



یادی از  
دکتر منوچهر  
مرتضوی

# عرفان و ادب نموده است

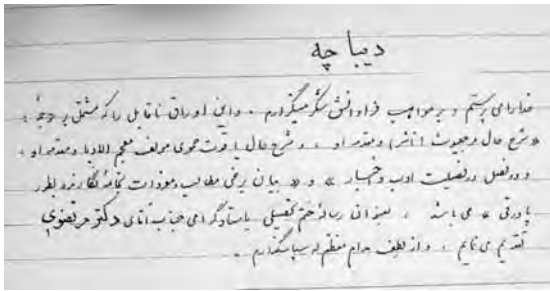
## یادی از زنده‌یاد دکتر منوچهر مرتضوی

### دکتر جلیل تجلیل

#### اشاره:

آنچه می‌خوانید حاصل گفت‌وگوی کتاب‌ماه ادبیات با استاد گرامی آقای دکتر جلیل تجلیل دربارهٔ مرحوم دکتر منوچهر مرتضوی است. آقای دکتر تجلیل شمه‌ای از خاطرات خود با استاد را نقل کرده است.

پیشینهٔ آشنایی بنده با شادروان استاد منوچهر مرتضوی، به سال‌ها پیش در تبریز برمی‌گردد؛ یعنی از حدود ۱۸-۱۷ سالگی خودم. پدر ایشان از سادات و از شناخته‌شدگان شهر تبریز بودند؛ خانواده‌ای نكونام و محبوب‌القلوب. پدر ایشان املاکی داشتند و رعایایی و بسیار به مردم کمک می‌کردند. در دههٔ ماه محرم‌الحرام در منزل خاندان مرتضوی‌ها عزاداری برقرار بود و مردم و بزرگان شهر در آنجا گرد هم می‌آمدند. بنده هم با پدرم در آن مجالس شرکت می‌کردم. از همان زمان، بنده با خانوادهٔ مرتضوی آشنایی داشتم. یکی از مرتضوی‌ها هم در دبیرستان «حکمت» تبریز با من هم‌کلاس بود. منزل ایشان در کوچهٔ مجتهدی‌ها بود. استاد مرتضوی در حوزهٔ فعالیت‌های علمی و تحصیلاتی که داشتند، با بنده مرتبط بودند و من از فیض‌های ایشان بهره‌مند بودم. من از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ در دورهٔ کارشناسی زبان و ادبیات فارسی در تبریز تحصیل می‌کردم و به موازات آن، در حوزهٔ علمی تبریز هم درس می‌خواندم و این به مناسبت آن بود که مرحوم برادر بزرگ بنده، آیت‌الله شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی، که از علما و مراجع قم هستند، آن زمان در تبریز بودند و من همراه ایشان در حوزهٔ علمی تبریز، مقدمات علوم حوزوی را، از ادبیات و معانی و بیان و حکمت و فلسفه و منطق و لغت، در آنجا می‌خواندم. آقای دکتر مرتضوی آن زمان استادیار دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز بودند. ما در آن زمان مفتخر به داشتن استادان بسیار بزرگی بودیم؛ استادانی که در زمینهٔ ادبیات ایرانی نامدارند: دکتر خیام‌پور، دکتر مشکور، دکتر ادیب طوسی، استاد حسن قاضی طباطبایی، مرحوم ترجمانی‌زاده، دکتر ماهیار ابن استادان، نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند



بنده با نمره ممتاز قبول شدم و بعدها که در خرداد ۱۳۳۴ فارغ التحصیل شدم، اعلام کردند که بنده رتبه اول شده‌ام. در جلسه‌ای که به همین منظور ترتیب یافته بود، ما را به سالنی که در ساختمان شهرداری تبریز واقع بود، در میدان ساعت - که هنوز هم هست - دعوت کردند. دانشکده ادبیات هم هنوز در مکان قدیم خود، یعنی در خیابان ارتش آن زمان، بود. در آنجا آقای دکتر مرتضوی و استادان دیگر بودند و به حقیر مدال درجه اول علمی (نقره) دادند که روی آن نوشته شده است «توانا بود هر که دانا بود».

جناب دکتر مرتضوی، خود از استادان دانشمند بودند و خصیصه ایشان این بود که از شاگردان ممتاز و مورد علاقه مرحوم فروزانفر بودند. بعدها که من به تهران منتقل شدم، در سال‌های ۱۳۴۶، ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری، نزد استاد فروزانفر و دیگر استادان بنام تلمذ می‌کردیم و چون من از تبریز آمده بودم، استاد فروزانفر همیشه احوال آقای دکتر مرتضوی را از من جویا می‌شدند و می‌پرسیدند. حتی یک بار زمانی که آقای دکتر مرتضوی برای مدتی مسئولیتی اجرایی در دانشگاه تبریز را عهده‌دار شده بودند، به مرحوم استاد فروزانفر همین مطلب را عرض کردم؛ مرحوم فروزانفر فرمودند: «مرتضوی حیف شد»؛ چون معتقد بودند که مباد ایشان از مقام علمی منزل شده و به مسائل اجرایی پرداخته‌اند.

زمانی که من هنوز مشغول تحصیل در دوره دکتری بودم و هنوز مشغول نوشتن پایان‌نامه بودم، در دبیرستان لقمان تبریز درس می‌دادم. روزی از کنار ساختمان استانداری در جوار دبیرستان که رد می‌شدم، دیدم ماشین استاندار از استانداری خارج شد و استاد فروزانفر هم در ماشین نشسته. حدس زدم که حتماً به دانشکده ادبیات خواهند رفت. به دانشکده رفتم، دیدم ماشین در آنجا پارک شده است. پرسیدم که استاد فروزانفر کجا هستند؟ گفتند در دفتر ریاست دانشکده هستند. یادداشتی به رئیس دفتر دادم. استاد مرتضوی اجازه فرموده بودند که بنده هم وارد شوم و بنده به استادان ملحق شدم. بعد از جلسه، که استاد فروزانفر می‌خواستند تشریف ببرند، ما ایشان را مشایعت و بدرقه می‌کردیم تا پایین پله‌ها. استاد فروزانفر و آقای دکتر مرتضوی سوار ماشین شدند. من هم که آنجا بودم، خداحافظی کردم. استاد فروزانفر که لطفی و عنایتی به من داشتند و هیچ وقت من را به اسم صدا نمی‌کردند و به من «جوان تبریزی» می‌گفتند، به من اشاره کردند که شما هم بیایید. آقای دکتر مرتضوی در همان چند لحظه‌ای که در ماشین بودیم، ذکر خیری از بنده خدمت استاد فروزانفر کردند. به استاد عرض کردم که ما در غیاب استاد، بوی گل را از گلاب می‌جوییم؛ یعنی ما در نبود شما، از آقای دکتر مرتضوی کسب فیض می‌کنیم. استاد فرمودند که نه، بل از خود گل می‌جویید! این عین عبارت ایشان بود.

خدای، عز و جل، جمله را بیامرزاد  
ما خوشه‌چین دانش و بینش و معرفت و ایمان آنها بودیم.  
همین سال‌ها بود که ایشان اولین کتاب خودشان، مقدمه بر حافظ‌شناسی، یا همان مکتب حافظ را منتشر کردند. این کتاب را در همان زمان خریدم و بسیار مطالعه می‌کردم و نزدیک بود که متن آن را حفظ کنم؛ چون این کتاب از اولین و بهترین کتاب‌هایی بود که درباره حافظ تحقیق و پژوهش کرده و در توصیف عرفان حافظ، با استناد به مآخذ بسیار غنی تألیف شده بود و هنوز هم آواز می‌آرد که مرتضوی در حافظ‌شناسی هستیم.

در آن سال‌های اول، ما با ایشان درسی نداشتیم؛ اما گاهی من توفیق شرکت در کلاس‌های ایشان را پیدا می‌کردم و بلاغت بیان و شیوه گفتار ایشان را الآن هم سروش و نقوش بیانشان در گوش بنده طنین‌انداز می‌کند. چون در آن زمان در دوره کارشناسی هم باید پایان‌نامه می‌نوشتیم، یکی از افتخارات بنده این بود که استاد راهنمای بنده در نوشتن پایان‌نامه، آقای دکتر مرتضوی بودند. ایشان استاد جوان خوش‌بین نیرومندی بود. موضوعی که ایشان در آغاز به من پیشنهاد کردند، ترجمه رساله القشیریه بود. بعد با مشورت‌هایی که شد، موضوع عوض شد و ترجمه بخش‌هایی از کتاب معجم‌الادباء یاقوت حموی را برای بنده در نظر گرفتند. من ترجمه را انجام دادم و به ایشان تقدیم کردم. آن پایان‌نامه را بنده با قلم نوک فلزی خودم نوشتم؛ چون زمانی بنده شاگرد میرزا طاهر خوش‌نویس تبریزی بودم و خط خوبی داشتم. من متن رساله را به خط خودم نوشتم و از بنده قبول کردند. این نشانه تفقد و محبت ایشان به بنده و ارادت حقیر به آستان ایشان بود.



مرحوم دکتر منوچهر مرتضوی



یادی از  
دکتر منوچهر  
مرتضوی

بسیار بزرگ بودند. پدرشان بسیار رعیت‌نواز بود. من همیشه سیادت و ایمان و میهن‌دوستی و تعبد و خدانشناسی ایشان را تأیید می‌کردم. ما ایشان را با این رنگ‌ها و صبغه‌ها شناخته‌ایم.

به خاطر دارم زمانی که مرحوم فروزانفر رحلت فرمودند، وقتی خبر فوت ایشان را شنیدم، بسیار متأثر شدم و گریستم. در همان حال احساسات خود را روی کاغذ آوردم و حاصل آن، قصیده‌ای شد با این مطلع:

رنجور بود این جان، رنجور بود این تن  
رنجوری جان را تو، رنجوری دیگر دان  
و مقطع آن:

نامم چو جلیل آمد، تجلیل تو گویم باز  
تجلیل تو را گفتن، با دفتر صد نتوان

نسخه‌ای از این شعر را با تسلیت‌نامه‌ای به آقای دکتر مرتضوی فرستادم. استاد مرتضوی در پاسخ بنده، نامه‌ای برای من فرستادند. متن آن نامه این است: «دوست ارجمند، جناب آقای جلیل تجلیل، نامه مورخ ۲۰/۲/۴۹ و شعر از دل برآمده‌ای که در سوگ بزرگ استاد بدیع‌الزمان فروزانفر سروده‌اید، زیارت شد. از عنایت جناب عالی، که ارادت‌مند را نیز در «زمره ارباب امانت» و سوگواران این ضایعه و فقدان جبران‌ناپذیر به شمار آورده‌اید، سپاسگزارم. یقین دارم تنها چیزی که می‌تواند از وخامت تحمل‌ناپذیر این اندوه ژرف اندکی بکاهد، همین مشارکت و همدردی همگانی است و این خود دلیلی است بر اینکه اگر استاد مسلم عرفان و ادب رفته، عرفان و ادب نمرده است. این مصیبت را به حضورتان تسلیت می‌گویم و مجدداً سپاسگزاری می‌کنم. منوچهر مرتضوی. ۲۷/۲/۴۹.»

شعر خود را جز به ضرورت، منتشر نمی‌کردند. ابیاتی از شعرهای ایشان که در همان دفتر شعر چراغ نیم‌مُرده آمد، الآن در خاطرم هست:

دلا بهار می‌رسد، گل و هزار می‌رسد  
ولی نمی‌رسد خبر ز گل‌دزار من  
قسم به این بهارها، به این بنفشه‌زارها  
به خنده امید بر لب امیدوارها

به قطره‌ای که می‌چکد از این دل نزار من  
یا شعری که در سوگ شهریار سروده بودند:  
گرچه امسال هم آرامش فروردین بود  
هفت‌سین نیز سر سفره ما غمگین بود  
شهریارا چه حدیثی ست که از سینه و سوز  
هفت‌سین تو به نوروز همین یک سین بود...

ایشان با مرحوم شهریار دوستی ژرف داشت و شهریار هم درباره استاد مرتضوی اشعاری سرود که در دیوانش هم هست.

به هر حال، درگذشت این استاد فرهیخته زبان و ادب فارسی را به همه دوستداران ادب و فرهنگ ایران تسلیت می‌گویم. امیدوارم که جوانان، قدر سرمایه‌های فرهنگی کشورمان ایران را بیشتر بدانند. اکنون که استاد مرتضوی در میان ما نیست، بی‌گمان سخن خود او درباره مرحوم فروزانفر، درباره خود ایشان مصداق پیدا کرده است؛ اگر استاد دکتر منوچهر مرتضوی، استاد عرفان و ادب، رفته، عرفان و ادب نمرده است.

آقای دکتر مرتضوی در کنگره‌های تحقیقات ایرانی، که هر سال یک بار در مرکز یکی از استان‌ها برگزار می‌شده، شرکت می‌کردند. یک بار هم در تبریز برگزار شد که درباره نظامی گنجوی بود. ایشان در این مجامع و کنگره‌ها شرکت می‌کردند و مقالات بسیار خوب و مهمی ارائه می‌کردند مقالات ارزنده‌ای در حافظ‌شناسی، مولوی‌شناسی، فردوسی در مجلات دانشکده و کنگره‌های تحقیقات ایرانی، و کتاب‌هایی در تاریخ زبان آذربایجان، تاریخ ایلخانان ... به یادگار گذاشته‌اند.

ایشان در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، که در آن زمان بسیار معروف بود و مقالات استنادی چون سلطان‌القرائی، آیت‌الله مجتهدی، تقی‌زاده، قاضی طباطبایی، ادیب طوسی، خیام‌پور و افرادی در این سطح در آنجا چاپ می‌شد، مقالات متعددی منتشر می‌کردند.

ایشان در کتاب «زبان دیرین آذربایجان» هم تحقیقات مفصل و کاملی درباره زبان آذربایجان انجام داده‌اند و این کتاب ایشان از منابع معتبر در این زمینه محسوب می‌شود.

آقای دکتر مرتضوی علاوه بر استادی در ادبیات، شاعر هم بودند. در آن زمان که ما در آنجا درس می‌خواندیم، اولین دفتر شعر ایشان تحت عنوان چراغ نیم‌مُرده چاپ شده بود. اکنون که من به احوال ایشان نظر می‌کنم و به مدت بستری شدن ایشان و نحوه رحلت ایشان می‌اندیشم، می‌بینم که این «چراغ نیم‌مُرده» تعبیری از زندگی خود ایشان بوده است، که فروغش سوسو می‌زد.

ایشان چندین نسل را تربیت کردند و اثر دانش و معرفت ایشان در سینه‌ها کاملاً محفوظ است. ایشان بسیار انسان موقر و مهذب بودند. از سادات بودند و بسیار مؤمن و بالیمان بودند. استاد در ایران‌شناسی هم بسیار کار کرده بودند. از سجایای اخلاقی استاد دکتر مرتضوی، می‌توان به تواضع و محبت و احترام به آیین و فرهنگ اسلام و شیعه اشاره کرد. ایشان از خانواده‌ای

از سجایای اخلاقی استاد دکتر مرتضوی،  
می‌توان به تواضع و محبت و احترام به آیین  
و فرهنگ اسلام و شیعه اشاره کرد. ایشان  
از خانواده‌ای بسیار بزرگ بودند. من همیشه  
سیادت و ایمان و میهن‌دوستی و تعبد و  
خدانشناسی ایشان را تأیید می‌کردم

از سجایای  
اخلاقی استاد  
دکتر مرتضوی،  
می‌توان به  
تواضع و محبت  
و احترام به آیین  
و فرهنگ اسلام  
و شیعه اشاره  
کرد. ایشان  
از خانواده‌ای